

عوامل بازتولید حکومت‌های خودکامه

در ایران

حبیب‌الله پیمان



حبیب‌الله پیمان

بسیاری از محققان و اندیشمندان، استمرار نظام‌های سیاسی استبدادی را در ایران، نه فقط عامل نفوذ حقوق انسانی مردم که در ضمن، مانع عمده بر سر راه توسعه و تکامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور می‌شناسند و براین باورند که یکی از لوازم اساسی برون‌رفت از توسعه نیافتگی، غلبه بر این نوع نظام‌های خودکامه و برقراری حاکمیت قانون و مردم‌سالاری است. از سوی دیگر می‌بینند که مجاهدت‌های یک قرن و نیم اخیر برای دستیابی به آزادی و دموکراسی، عملاً بی‌حاصل مانده و هر بار که از پی یک جنبش یا انقلاب ملی و اجتماعی، رژیم‌های استبدادی درهم شکسته یا متزلزل گشته و حکومت‌های ملی و منبعث از اراده و خواست مردم بر سر کار آمده‌اند، کوتاه زمانی بعد و پیش از آن‌که بنیان مردم‌سالاری و آزادی استوار شود، آشوب و هرج و مرج، جامعه را فرا گرفته و از درون آن یک دیکتاتوری جدید سر بلند کرده است. همین واقعیت تلخ اذهان را برانگیخته تا در مورد علل و موجبات ظهور پی در پی و دوام استبداد، کنکاش کنند. انگیزه‌ی مطالعات و پژوهش درباره منشأ، ماهیت و علل پایداری استبداد در ایران در بیش‌تر موارد جنبه‌ی کنجکاو «علمی» صرف ندارد، بسیاری ابدوارند از این طریق به راه پایان دادن به تکرار چرخه استبداد و هرج و مرج بی‌بیزند و گره از کار فرو بسته آزادی و توسعه‌ی جامعه ایرانی بازکشایند. بنابراین مطالعات انجام گرفته با در دست انجام را باید از هر دو جنبه‌ی «علمی» و فواید عملی آن‌ها نقد و ارزش‌یابی کرد.

نظریه‌هایی که درباره‌ی پدیده‌ی استبداد در ایران طرح و پیش‌نهاد شده است به ندرت هر دو جنبه (مورد) فوق را حائز است. بعضی نظریه‌یایدرولیک (ویتفولگ) یا شیوه تولید آسیایی، باقرانته‌های گوناگون و از جمله از قلم مارکس و انگلس، به منشأ و عوامل اولیه به وجود آمدن حکومت‌های استبدادی و استبداد متمرکز در ایران و سایر کشورهای شرقی پرداخته‌اند. جدا از نقدی که ممکن است بر این نظریه‌ها وارد باشد، در اهمیت آن‌ها برای توضیح دلایل و چگونگی استمرار و بازتولید استبداد جای تردید است. برخی دیگر از مطالعات، اساساً ناظر بر صورت‌بندی نظام استبدادی و به طور کلی نظام‌های

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران طی ادوار گذشته‌ی تاریخ است. از آن میان گروهی سعی کرده‌اند، صورت‌بندی و تحول تاریخی جامعه ایران را در چهارچوب نظریه ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس توضیح دهند، و ادوار تحول اجتماعی و اقتصادی جامعه را به ترتیب در قالب برده‌داری، فئودالته و سرمایه‌داری بگنجانند. این رویکرد به تاریخ که زمانی در میان بخشی از روشن‌فکران و محققان پیرو آرای مارکس و انگلس رواج داشت، به دلایل مختلف از جمله نقدهای جدی که به آن‌ها وارد آمده و مشکلات و تناقض‌هایی که در انطباق آن نظریه با واقعیت‌های خاص جامعه ایران پدید آمد و بالاتر از همه، بعد از معرفی نوشته‌های این دو متفکر درباره شیوه تولید آسیایی، از اهمیت و اعتبار آن کاسته شده است. از آن تاریخ به بعد بعضی نویسندگان و محققان، از نظریه و مدل اخیر برای توضیح تحولات اجتماعی ایران و مشخصاً علل و چگونگی پیدایش حکومت‌های استبدادی پیروی کرده‌اند! متأسفانه از میان اهل قلم و تحقیق به ندرت افرادی پژوهش‌های اصیل و اولیه‌ای شخصاً بر روی شناخت تاریخ ایران انجام داده و می‌دهند. ناگزیر اکثر سعی‌شان بر این بوده است که نظریه‌های تدوین شده توسط متفکران غربی را عیناً به کار گیرند و هر زمان بر اعتبار و صحت قطعی یکی از آن‌ها پافشاری کنند. بعضی منتقدان به کاربرد نظریه مراحل پنج‌گانه تاریخی مارکس، به این امر اکتفا نکرده‌اند که شواهدی در ابطال آن از واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی تاریخ ایران ارائه دهند، بل که سعی کرده‌اند با استناد به تعدادی شواهد عینی موجود در مطالعات تاریخ ایران، طرحی از ویژگی‌های استبداد در ایران به دست دهند. دکتر محمد علی همایون کاتوزیان از جمله‌ی پی‌گیرترین این پژوهندگان است که با تأکید بر تمایز میان صورت‌بندی جامعه ایران از آنچه در توضیح جوامع اروپایی عرضه شده است، حدود پانزده ویژگی برای نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران برمی‌شمارد! پرسش این است که این نظریه‌ها و تبیین‌های اجتماعی و تاریخی تا چه اندازه به فهم علل و عوامل پیدایی استبداد و استمرار بازتولید آن در طول سه هزار سال تاریخ، کمک می‌کنند.

ویفونگل (کارل اگوست ۱۹۷۵) در کتاب خود "استبداد شرقی" خشکی و کم‌آبی سرزمین و ضرورت یک مدیریت متمرکز و عمومی بر این تولید و توزیع آب را، علت اصلی ظهور استبداد در کشورهای شرقی از چین تا ایران معرفی کرد. پیش از او نیز برخی از نویسندگان غربی نظیر موتسکیو، آدام اسمیت به رابطه میان وضعیت اقلیمی ممالک شرقی و نظام‌های سیاسی استبدادی حاکم در این کشورها اشاره کرده بودند. بر طبق این نظریه کمبود آب و خشکی سرزمین موجب پراکندگی جمعیت در واحدهای کوچک و جدا از هم کشاورزی گشت و تهیه آب و ایجاد سیستم‌های آبیاری، از عهده این واحدهای پراکنده و مستقل خارج بود. ضرورت وجودی یک مدیریت مشترک و متمرکز برای تهیه و توزیع آب، به ظهور

دولت متمرکز و مستبد انجامید. در این نظریه، دولت استبدادی برآمده از مدیریت متمرکز آبیاری است. نظریه ویفنگل و نظریه‌های مشابه آن، دست‌کم دو مشکل اساسی دارد: اول این که نمی‌توان آن را با شواهد و اسناد تاریخی معبر ثبات کرد. این که کشور ما ایران، سرزمینی کم آب است و جمعیت در روستاهای پراکنده و جدا از هم توزیع شده و زراعت با آبیاری دستی انجام می‌گیرد و همچنین نیاز جوامع کشاورزی به حفر چاه، احداث قنوات و با ساختن "آببند"ها، هیچ‌یک به تنهایی ثابت نمی‌کند که این‌ها علت ظهور حکومت‌های استبدادی‌اند. زیرا تحقیقات تاریخی بیان‌گر این واقعیت است که بیش از شکل‌گیری حکومت متمرکز استبدادی در ایران، روستاها بیش‌تر در دامنه کوهستان‌ها و در کنار چشمه‌سارها پدید می‌آمدند. در مناطقی مانند تپه سیالک کاشان و یا همدان، وفور چشمه‌سارها (حدود ۱۶۰۰ چشمه در همدان) کشاورزان را از دیگر منابع آب بی‌نیاز می‌کرده است.

۲- در مناطقی نظیر قم، اصفهان، فارس و سیستان که چشمه‌سارها کفایت نمی‌کردند، روستاییان خود به حفر چاه می‌پرداختند و یا آب‌انبار می‌ساختند و از آب باران پر می‌کردند. و از این منابع و یا از چاه‌های "آرتزین" برای آبیاری زراعت استفاده می‌کردند.

۳- حفر قنات در ایران با پیشینه سه هزار ساله در دوران قبل از تأسیس حکومت رواج داشته است و گستره‌ای از خاورمیانه، تا شمال آفریقا و اسپانیا و جنوب ایتالیا را دربر می‌گرفته است. ایجاد و اداره کانال‌های آبیاری، برای قرن‌ها توسط خود مردم انجام می‌گرفته، و به مدیریت متمرکز و حکومت استبدادی نیاز نبوده است، و نشانه‌ای از وجود چنین مؤسسات عمومی و دولتی برای تأسیس و نگهداری قنوات و یا توزیع، در دست نیست.

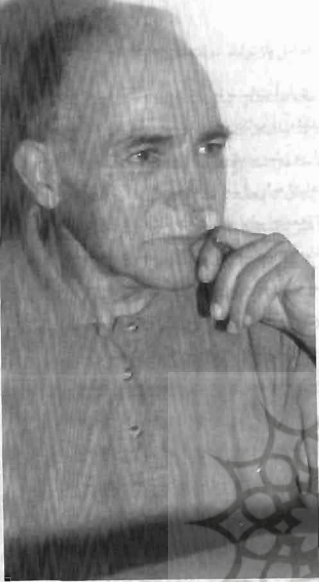
۴- قبل و بعد از تأسیس حکومت، کشاورزان، باروش‌های نهرکشی انتقال آب از رودخانه‌ها به مزارع و احداث آب‌بند برای بالا آوردن آب به سطح زمین و یا احداث سد برای ذخیره کردن آب آشنا بودند. هر چند توسعه و تکامل این‌ها در دوره هخامنشیان و ساسانیان توسط دولت انجام گرفت. به علاوه ایفای نقش مؤثر از سوی دولت‌های متمرکز در ایجاد و توسعه و نگهداری تأسیسات و شبکه‌های آبیاری، ثابت نمی‌کند که آن‌ها علت اولیه ایجاد حکومت استبدادی هستند. این نوع تأسیسات مدت‌ها بعد از تشکیل دولت (با خصنت استبدادی) و به عنوان یکی از وظایف و کارکردهای فرعی آن، پدید آمدند. در حالی که مطابق این نظریه می‌باید پیش‌تر و یا حداقل هم‌زمان ظهور کنند.

مشکل دوم این نظریه این است که اگر شکل‌گیری و استمرار حکومت استبدادی در ایران معلول کم آبی و ضرورت مدیریت متمرکز آبیاری باشد، بخش‌هایی از سرزمین ایران مانند مازندران و گیلان که به خاطر فراوانی آب و نزولات آسمانی، بنازی به احداث تأسیسات عمومی آبیاری و مدیریت متمرکز

نداشته‌اند، نمی‌باید تحت قلمرو حکومت‌های استبدادی قرار می‌گرفتند. به علاوه اگر خشکی سرزمین و مسئله آب علت تمه یا اصلی ظهور و تداوم نظام‌های استبدادی باشد، با توجه به این که تغییر وضعیت اقلیمی و کمبود آب، (به عنوان متغیر اصلی) ثابت و ماندگار به نظر می‌رسد. آیا راه گریزی از رابطه‌ی علی میان آن و نظام‌مدیریت متمرکز و استبداد سیاسی وجود دارد؟

شیوه تولید آسیایی و استبداد

به نظر می‌رسد ابتدا فرانسوا برنیه (۱۶۸۸-۱۶۲۵) بوده که متوجه فقدان مالکیت خصوصی بر زمین در ممالک آسیایی شد. مارکس و انگلس پس از آگاهی از این مطلب در خلال گزارش‌های برنیه و آنچه سایر نویسندگان درباره ارتباط میان نظام آبیاری در چین و سایر کشورهای آسیایی و مصر قدیم با حکومت‌های مشبد، نوشته بودند، به بررسی علل و عدم پیدایش مالکیت خصوصی در این کشورها پرداختند و در این باره نکاتی را مطرح ساختند. آن‌ها نیز از مشکل آب آغاز کردند و کمبود آب را علت ایجاد سیستم‌های آبیاری، و مدیریت متمرکز و انحصاری نظام‌های آبیاری توسط حکومت رابنهانه و با دلیل مالکیت انحصاری دولت بر زمین و این دو را پایه اقتصاد متمرکز در کشورهای شرقی فرض کردند. همین اقتصاد متمرکز و مالکیت انحصاری دولتی پایه اصلی استبداد سیاسی محسوب می‌شود. در چین مناسبی، ارزش اضافی، تولید مازاد کشاورزی، به خزانه دولت واریز و صرف ایجاد و نگهداری نظام اداری، سیاسی و خدماتی و سپاهیان می‌شود، در نتیجه دستگاه دولت و شهرهای تابعه آن به زیان روستاها، توسعه می‌یابند. اساس این نظریه مبتنی بر موقعیت اقلیمی و جغرافیایی و مشخصاً کمبود عامل آب است. با اشاره به این عامل نتیجه می‌گیرند که در این مناطق بدون وجود مؤسسات بزرگ آبیاری، کشاورزی ممکن نیست و ایجاد و اداره‌ی چنین مؤسساتی مستلزم وجود یک ندرت مرکزی نیرومندی است که امور سگانه‌ی تهیه، اداره و نگهداری و توزیع آب را بر عهده می‌گیرد. انجام این وظایف نیز ممکن نیست مگر با برکت و وجود یک قشر دیوان‌سالاری بزرگ، و سرانجام برای چرخاندن و اداره این دیوان‌سالاری باید بخش اعظم مازاد تولید اجتماعی به خزانه دولت سرازیر شود. تعیین این امر مستلزم اعمال مالکیت دولتی بر اراضی و تصاحب مازاد تولید است. بدین ترتیب است که با تمرکز قدرت مدیریت و مالکیت در یک دیوان‌سالاری، که در رأس آن یک شاه قرار دارد، نظام استبدادی پدید می‌آید. مارکس و انگلس در کنار عامل مالکیت عمومی (فقدان مالکیت شخصی) به برخی دیگر از ویژگی‌ها یا پایه‌های اصلی استبداد شرقی نظیر عدم تقسیم کار اجتماعی به دلیل وجود واحدهای اقتصادی پراکنده و خودبسته، وابستگی پیشه‌وری به کشاورزی، سرازیر شدن مازاد تولید به خزانه دولت مرکزی که



به نوبه‌ی خود مانع از تبدیل این مازاد به کالا و بازگشت به روستا و توسعه تقسیم کار اجتماعی می‌گردد، اشاره می‌کنند. به اعتقاد آنان، این ساز و کار و مناسبات تولیدی، باعث استمرار نظام استبدادی شده‌اند. آنان در این زمینه بر نقش دولت استبدادی به ارائه خدمات عام‌المنفعه عمومی تأکید خاص می‌کنند. انگلس تصریح می‌کند که همین مباشران و متصدیان امور عام‌المنفعه (مدیران و مؤسسات آبیاری و غیر آن) بودند که هسته‌های اولیه دولت‌های مستبد را تشکیل دادند. آن‌ها به تدریج با کسب امتیاز بیش‌تر، (افزایش بهره‌کشی از طریق تصاحب مازاد تولید) به تدریج بر قدرت خود افزوده و سرانجام از مقام کارگزاران و خادمین مردم و متصدیان انجام خدمات عمومی به موقعیت فرمان‌روایان و مخدومان تغییر وضع دادند. بعد از این تحولات و تغییرات بود که تمايز طبقاتی و اختلاف میان طبقه فقیر و غنی (استثمارکننده و استثمارشونده) پدید آمد. یعنی اول دولت استبدادی شکل

گرفت و سپس طبقات استثمارکننده و استثمار شونده ظهور کردند. در حالی که از نظر این دو، در اروپا ابتدا طبقات پدید آمدند و سپس دولت برای حفظ سلطه طبقات مالک و استثمارگر، تأسیس شد.

به نظر می‌رسد که نظریه شیوه تولید آسیایی نیز قادر به تبیین و توضیح چگونگی پدید آمدن حکومت خودکامه و متمرکز در ایران نیست.

۱- با توجه به ساختار و اجزای این نظریه، اگر عامل نخستین و بنیایی را که همان کمبود آب و ضرورت ایجاد مؤسسات عظیم آبیاری است، ملاک قرار دهیم، نظریه مزبور به نظریه آب محور (هیدرولیک) ویتفولگ قابل تحویل است و طبعاً با همان دشواری‌هایی که گفتیم روبه‌روست. اضافه بر این، این فرضیه که مدیران و متصدیان امور آبیاری و دیگر مؤسسات عمومی عام‌المنفعه هسته‌های اولیه دولت‌اند که از طریق تصاحب هر چه بیش‌تر اضافه تولید کشاورزان به طبقه حاکمه تبدیل شده و تشکیل حکومت دادند، با شواهد و اسناد تاریخی موجود نه فقط تأیید نمی‌شود که ابطال آن به وسيله همان مدارک دشوار نیست. زیرا هیچ نشانه و سندی در دست نیست که نشان دهد آبیاران (میرآب‌ها) یا

به تعبیر انگلس، مدیران مؤسسات آبیاری و دیگر خدمات اجتماعی، در مسیر تحول خود به صورت حکام و شاهان مستبد و خودکامه درآمدند. یکی از دو واضعان این نظریه که به نبود مدارک و شواهد تجربی در این باره آگاه است، پرسش در این باره را بدون پاسخ می‌گذارد و در واقع نیازی به توضیح چگونگی این استحاله از «میرآبی» به «شاهنشاهی» نمی‌بیند. او می‌نویسد: این‌که چه گونه اینای نقش مستقل خدمات اجتماعی در برابر جامعه، توانسته است در طول زمان به تسلط آن مجبر شود، (و این‌که) چه گونه در جایی که شرایط مساعد بوده، خدزم اولیه به مرور زمان به مخدوم مبدل شده‌است، و چه گونه در فرصت‌های گوناگون این مخدوم به صورت مسنبد یا «ساتراپ شرقی» درآمد و تا چه اندازه او در این استحاله، خشونت و زور را به خدمت گرفته است، و بالاخره چه گونه افراد و اشخاص سلطه جو به صورت یک طبقه مسلط درآمدند، نیازی به توضیح ندارد.^{۳۰} او به بیان این نتیجه‌گیری اکتفا می‌کند که اساس سلطه سیاسی و نداوم آن بر ایفای نقش اجتماعی متکی است. در بخش‌های بعد نشان خواهیم داد که برخلاف نظر به مارکس و انگلس، نخستین دولت‌ها در ایران، یعنی عیلام، ماد و سپس هخامنشیان، از اتحاد رؤسای قبایل و اقوام پدید آمدند. ریاست بر قبیله، نهادی کهن بوده و ارتباط مستقیمی با مدیریت آبیاری نداشت. آبیاران قشر اجتماعی دیگری بودند که همانند بقیه مردم از رییس قبیله تبعیت می‌کردند. دولت‌های مسنبد ایرانی در گرماگریم جنگ‌های خونین و قتل و غارت از سوی قبایل یا دولت‌های نیرومند مجاور، تأسیس شدند.

۲- کوشش برای تبیین چگونگی پدید آمدن دولت‌های مستبد در چهارچوب این نظریه، به این نتیجه می‌انجامد، که بپذیریم جامعه‌های شرقی و در این مورد - ایران - گرفتار رکودی دایمی هستند و بنا به علل یاد شده، هرگز دست‌خوش تحول و تکامل نمی‌گردند. و لاجرم از درون آن‌ها، راهی برای خارج شدن از مدار استبداد و خودکامگی وجود ندارد. شاید به همین دلیل بود که مارکس سلطه استعمار انگلستان را بر هند، می‌شود و موهبتی برای آن کشور می‌شمرد. و معتقد بود تنها قدرت‌های سرمایه‌داری اروپایی هستند که با اشغال و استیلا بر این کشورها ساختار و مناسبات کهن اقتصادی‌شان را درهم می‌شکنند و زمینه و تحول و تکامل تقسیم کار اجتماعی و شیوه‌ها و مناسبات تولیدی را فراهم می‌سازند. این نظریه در پر تو شواهد تجربی به سهولت ابطال می‌شود. از میان انبوه کشورهای که در هر سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی بعضاً بیش از یک قرن، زیر سلطه مستقیم استعمارگران اروپایی به سر برده‌اند، چه تعداد از رکود خارج شده و هماهنگ با کشورهای اروپایی در جاده توسعه پیش می‌روند؟ کشورهای توسعه نیافته امروز همگی، سرزمین‌های استعمارزده دیروز و امروزند. اما آن‌جا که واقعیت‌های تاریخی گواهی می‌دهند، قضیه به عکس بوده است. یعنی سلطه استعمارگران و

مداخلات مخرب آن‌ها در شئون مادی و فرهنگی ملت‌های تحت استعمار، پیش از آنچه محرک توسعه و پیش‌رفت آن‌ها شود، آگاهانه و از روی قصد، نیروهای مولد و محرک پیش‌رفت و همراه با آن، جنبش‌ها و تحرکاتی را که برای گذر از رکود و دست‌یابی به توسعه و پیش‌رفت صورت می‌گرفته است، بی‌درهم می‌شکستند و با تمهیدات گوناگون آشکار و پنهان که بعضاً با خشونت بسیار نیز همراه بوده است، آن‌ها را در وضعیت رکود و وابستگی نگاه می‌داشتند. نویسندگانی در شرح علل توسعه‌نیافتگی ایران، با اشاره به تجربه استعمار در هند چنین می‌نویسد: "...آنچه کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان به صورت یک دولت بیگانه عمل کرد، نتیجه‌ای جز گسختگی سریع در پوشش توسعه و تکامل تاریخی این جامعه به بار نیاورد. کلیه تمدن‌های شناخته‌شده ناره آمریکا، استرالیا، از میان رفتند، آفریقای شمالی تبدیل به بازار برده شد. سرمایه و ثروت‌های افسانه‌ای آسیا به غارت رفت، تاجایی که از هم گسختگی و درجه ناپویستگی اجتماعی حاصله در این جوامع آن چنان شد که هرگونه مابانی و امکان یک تحول تاریخی یعنی انقلاب صنعتی را از میان برد و غیر ممکن ساخت".^۱

نظریه مارکس و انگلس در قالب شیوه تولید آسیایی، از یک سو قادر به ارائه تبیین معتبر و منطبق با واقعیت‌های تاریخی از چگونگی ظهور دولت‌های استبدادی در ایران نیست و از سوی دیگر باراکند و ایستا خواندن جامعه‌های شرقی، به نقطه کوری در تاریخ می‌رسد که حتا با مبنای نظری وی درباره تاریخ و تحول جامعه مغایرت دارد. آیا به راستی جامعه ایران طی بیش از سه هزار سال از هر نوع تحول و تغییر برکنار مانده است؟ یا چون تحولات و تغییرات آن با الگوی تک خطی از تحولات تاریخ منطبق نبوده است، اساساً تغییر محسوب نمی‌شود. تنها به این دلیل که صورت‌بندی خاص جامعه ایران و تحولات آن در شکل‌بندی‌های برده‌داری، فئودالیته و سرمایه‌داری نمی‌گنجد و از مسیر مشخص شده توسط مارکس عبور نکرده، برای بنیان‌گذاران مانویالیسم تاریخ، ارزش مضاعف جداگانه نداشته است.

استبداد و طبقات اجتماعی

در نگاه مارکس به تاریخ، دولت بعد از ظهور طبقات در جامعه، پدید آمده است و کارکرد اصلی آن حراست از منافع طبقه مسلط (استمارگر) و بازتولید نظام طبقاتی است. اما هم مارکس و هم انگلس بعد از آشنایی با برخی خصوصیات جوامع آسیایی، متوجه شدند که نظریه آن‌ها درباره چگونگی پیدایی دولت با واقعیت ظهور دولت‌های مستبد شرقی منطبق نیست. و در توضیح ساختار و تحولات جوامع مزبور، نظریه شیوه تولید آسیایی را مطرح کردند؛ و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن جوامع را نبود مالکیت خصوصی بر زمین، یعنی فقدان طبقه اجتماعی زمین‌دار ذکر کردند. در این گونه جوامع مالکیت

بر زمین با به صورت اشتراکی و مشاع و یا دولتی بوده است. در نظریه شیوه تولید آسیایی، فقدان مالکیت خصوصی بر زمین، در تشکیل دولت استبدادی، نقش فرعی دارد. زیرا دولت از تحول موفعیت اجتماعی مدیرین مزیسات آبیاری پدید می‌آید. تصاحب تدریجی ارزش مازاد توسط این گروه، صعود آن‌ها را به مقام اعضای حکومت استبدادی تسهیل می‌کند. تولید اضافی را ممکن است در همان حال که زمین در تملک مشترک و مشاع کشاورزان است، به صورت مالیات تصاحب کنند و تنها بر عملیات برداشت محصول، نظارت داشته باشند و یا آن‌که اراضی را به تملک خود درآورده تولید اضافی را به صورت بهره، مالکانه در اختیار گیرند.

در نظریه دیگری (محمد علی همایون کاتوزیان ۱۹۸۰) فقدان مالکیت خصوصی سرزمین، و در نتیجه فقدان طبقات اجتماعی به ویژه عدم تشکیل طبقه اعیان (ریستوکرات) به عنوان مهم‌ترین ویژگی جامعه و مشخصه اصلی نظام استبدادی ایران معرفی شده است. این نظریه درباره علل و چگونگی پیدایش دولت مستبد در ایران، کم‌تر بحث می‌کند و ظاهراً ساکت است، زیرا بررسی این موضوع را «کنجکاری علمانه» دانسته و نتایج و فواید عملی بر آن مترتب نمی‌داند.^۵ و مدعی است که فقط به شرح مختصات درازمدت جامعه و نظام استبداد سیاسی آن پرداخته است. به عبارت دیگر در نظریه مزبور برشی از بافت جامعه تهیه و با قرار دادن در زیر ذره‌بین، مشخصات آن ثبت و گزارش شده است. در این تصویر ایستار جامعه ایران، مهم‌ترین مشخصه نظام استبدادی این است که اراضی در تملک دولت است. مالکیت خصوصی سرزمین وجود نداشته است و لذا طبقه اعیان و اریستوکرات، آن‌گونه که در اروپا پدید آمدند، و نسل بعد نسل مالک اراضی خود بودند، در ایران تشکیل نشد. دولت نماینده و تحت نفوذ و سلطه هیچ‌یک از طبقات نیست، بل که فوق طبقات قرار دارد. طبقات همه تحت حاکمیت و سلطه دولت‌اند و حقوق ویژه‌ای در برابر دولت ندارند. دولت، مشروعیت خود را از عوامل و منابع بیرون خویش از جمله طبقات اجتماعی اخذ نمی‌کند. مشروعیت دولت برخاسته از توانایی به اداره کشور و رعایت عدالت است. در این جامعه قانون (مدون) وجود ندارد؛ قانون چیزی جز فرامین شخص حاکم نیست و فقدان طبقات اجتماعی به ویژه طبقه اعیان و اریستوکرات صاحب ثروت، موجب ناپایداری و عدم پویایی و مانع از انبساط درازمدت دارایی، سرمایه و یا نهادهای اجتماعی بوده است.

عامل ماندگاری 'استبداد ایرانی'

دکتر کاتوزیان، بررسی عوامل اولیه و چگونگی تشکیل دولت‌های مستبد را در ایران فاقد اهمیت و سرمندی می‌شمرد. هر چند در این زمینه هم آن‌قدرها ساکت نیست و گام‌هایی در مسیر نزدیک شدن به

پاسخ به جلو برمی‌دازد. ایشان استمرار نظام استبدادی در ایران را به فقدان طبقات اجتماعی مستقل و به ویژه طبقه اعیان نسبت می‌دهند. می‌گویند: ایران در سراسر تاریخ خود، دولت و جامعه‌ای خودکامه بوده است یعنی قدرت و اقتدار پایه در حقوق و قانون نداشته و این‌که دولت نماینده طبقات اجتماعی بالاتر نبوده‌است. خصلت استبدادی دولت ناشی از عدم‌های‌بندی به قانون و پاسخ‌گو نبودن در برابر طبقات اجتماعی مسلط است. اما به درستی روشن نیست که چه نسبتی میان دولت مستبد، طبقات اجتماعی، طبقه اعیان و اریستوکرات، وجود یا عدم قوانین و حقوق وجود دارد. کدام‌یک علت یا زمینه‌ساز دیگری است. آیا استبداد دولتی مانع از شکل‌گیری طبقات اجتماعی دیرپا، از جمله طبقه اعیان گردید یا به عکس، فقدان طبقات مستقل از دولت، باعث شد که دولت بی‌نیاز از پاسخ‌گویی به طبقه اعیان یا قبول عنوان نمایندگی آن‌ها، به صورت خودکامه و غیر مسئول عمل کند؟ اگر درست باشد که استبداد در ایران مانع از ماندگاری و سلطه طبقات اعیان بوده است و اگر درست باشد که در غیاب طبقات مسلط و مستقل، حکومت به خودکامگی میل می‌کند و استبداد پایدار می‌ماند، در این صورت، راهی برای خروج از این دور بسته وجود ندارد. زیرا این دو متقابلاً یک‌دیگر را بازتولید می‌کنند.

همین حکم و نتیجه‌گیری در رابطه‌ی میان وجود و عدم حاکمیت قانون، بنا و زوال اسناد صادق است. این نظریه هر چند توصیفی واقع‌بینانه از بافت و ویژگی‌های جامعه استبداد زده ایران به دست می‌دهد، اما از منظر آن، تحول از نظام استبدادی و وضعیت رکود و غنیمت‌ماندگی به سوی جامعه دموکراتیک و در حال توسعه، امری منتعج به نظر می‌رسد. زیرا برای آغاز حرکت در مسیر توسعه، باید انباشت سرمایه، دازایی و تجربه... صورت گیرد. ولی به خاطر فقدان طبقات اجتماعی دیرپا، و گذرا و «کوتاه مدت» بودن دگرگونی‌ها، این انباشت انجام نمی‌گیرد. طبقات اجتماعی دیرپا و اعیان وجود ندارند، چون استبداد حاکم، سد راه است. اما اگر به هر دلیل و زیر تأثیر هر عاملی، حکومت استبدادی آسیب ببیند و سقوط کند، این تحول به خاطر نبود طبقات اعیان، گذرا و موقتی خواهد بود و این مدت کوتاه‌تر از آن است که فرصتی برای رشد، استقلال و تسلط طبقات فراهم آورد. چنان‌که در دو تحولی که در تاریخ معاصر مثال می‌زند، تحولات عصر مشروطیت (۱۲۸۹ - ۱۳۰۹)؛ دوران نهضت ملی (۱۳۲۰ - ۱۳۲۰)، فرصتی به دست آمد تا طبقات و نهادهای اجتماعی رشد کنند، و سر دو فرصت با سر برآوردن دوباره دولت‌های خودکامه از دست رفتند...^۶ دکتر کاتوزیان خود بر این متنوع واقف است وقتی که می‌گوید، سقوط یک دولت استبدادی، سبب تغییر نظام استبدادی نمی‌شود. زیرا استبداد اجازه شکل‌گیری طبقات و نهادهای ماندگار و فراهم‌آمدن لوازم قانونی و حقوقی یک نظام بدیل (مثلاً دموکراسی) را نمی‌دهد. و لذا هر وقت حکومت استبدادی ضعیف و متزلزل گردد یا سقوط کند، فتنه و

آشوب به پا می‌شود و هرج و مرج و قتل و غارت در جامعه فراگیر می‌شود، در نتیجه کار به جایی می‌رسد که مردم از هر طیفه آرزوی بازگشت استبداد را می‌کنند و سرانجام یکی از مدعیان قدرت با غلبه بر رقبا و حذف آنان، قدرت را به دست می‌گیرد و دولت استبدادی جدیدی شکل می‌گیرد. و بدین ترتیب چرخه‌ی "استبداد - فتنه - استبداد" ادامه می‌یابد.^۷

اکنون باید پرسید اگر با یک امتناع ابدی روبه‌رو هستیم، این دور باطل در کجا پایان می‌یابد و این چرخه‌ی شوم به چه طریق در هم می‌شکند و متوقف می‌گردد؟ نظریه‌ای از این دست که بیش‌تر توصیفی است تا تبیینی و تحلیلی، چون به علل و عوامل نهفته در پشت هر رویداد نمی‌پردازد، هر اندازه در ارائه تصویری واقعی به شیوه بافت‌شناسی، موفق باشد، کلیدی برای کمک به تحول جامعه، گشودن چرخه مزبور به دست نمی‌دهد. برای این منظور به دانشی مکمل نظیر فیزیولوژی و آسیب‌شناسی هم نیاز است که به پاری آن، چگونگی تعامل عناصر و اجزای مختلف سیستم و تأثیرات متقابل آن‌ها بر روی یکدیگر، روابط علت و معلولی و بلاخره نیروهای محرکه‌ی درونی و بیرونی مشخص گردد. از اشاره به دانش فیزیولوژی و آسیب‌شناسی نظر بر یکسان بودن واقعیت‌های اجتماعی و طبیعی نیست و نمی‌خواهم جامعه را معادل ارگانیسم و هم‌سان آن، تابع قواعد و سازوکارهای دقیق و واحد و جهان‌شمول فرض کنم. جامعه قانون‌مندی خاص خود را دارد و جامعه‌ها به رغم داشتن وجوه بسیار کلی مشترک، یکسان نیستند. با این حال جامعه‌ها نیز وضعیت‌های "عادی" و یا "ناسالم" و وضعیت‌های "غیر عادی"، "آسیب‌شناسانه" و "ناسالم" دارند. چنان‌که رواج پدیده‌هایی نظیر اعتیاد، فحشا، خودکشی، دزدی، خشونت و قتل و نظایر آن، ذیل آسیب‌های اجتماعی تعریف می‌شوند و جامعه‌ی گرفتار و آلوده به آن‌ها را دارای وضعیتی غیر عادی و ناسالم توصیف می‌کنند. پس علاوه بر بافت‌شناسی، فیزیولوژی و آسیب‌شناسی اجتماعی هم داریم. حال باید دید پدیده‌ی استبداد در جامعه ایران، یک جزء یا بافت عادی از جامعه سالم کشور است، یا پدیده‌ای بیمارگون و آسیبی است که وجود و استمرار آن موجب بیماری و رنجوری جامعه شده است.

بیماری این پدیده را برای سلامت و رشد و توسعه جامعه مضر تشخیص می‌دهند و اغلب آن را از موانع عمده توسعه و تکامل جامعه ایران می‌دانند. عارضه‌ها و آسیب‌های جسمی، روانی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری را می‌نوان معلول سلطه درازمدت استبداد در ایران شمرد. اگر ضرورت حذف پدیده استبداد و خودکامگی از حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران ضرورت دارد و پیش از آن که این اقدام انجام گیرد، توسعه و تکاملی در شئون زندگی جامعه متصور نیست، پس لازم است چگونگی ظهور و استمرار و بازتولید استبداد در جامعه ایران ریشه‌یابی شود. شاید بر ملا کرده که زمانی در

گذشته‌ی دور و تحت شرایط ویژه‌ای، کارکردهای مثبتی هم داشته‌است و همان کارکردها، ظهورش را گریزناپذیر ساخته بود. اما دیری است که درباره تأثیر منفی و بازدارنده آن اتفاق نظر وجود دارد. حدود یک قرن و نیم است که جامعه ما به ویژه بخش‌های آگاه و روشن‌فکر و طبقات و نیروهای مولد آن، درگیر مبارزه با استبدادند. اما هنوز توفیق قطعی نصیب نگشته است. دست‌کم چهار بار، دولت‌های استبدادی سرنگون یا به شدت ضعیف شدند، اما چندی نگذشت که در شکل دیگر و با روش‌های تازه‌ای، به قدرت رسید و زندگی را از سر گرفتند. این ناکامی‌ها نصادفی و از سر بخت و انبال و بافرمان تقدیر و سرنوشت نبوده و نیست. باید عواملی را که در تشکیل حکومت استبدادی دخالت داشته‌اند، و یاد استمرار و تجدید حیات آن مؤثرند، شناسایی کرد. بررسی علل و عوامل ظهور استبداد در ایران نه نغز است و نه یک کنجکاری عالمانه، بل که یک ضرورت است. زیرا اگر درست است که میان جامعه‌های شرقی و اروپایی از بابت وجود و عدم دولت‌های مستبد و خودکامه اختلاف است و هر یک این موضوع برخلاف نظر یونانیان باستان و مورخینی چون هرودت، به طبیعت یا ذات انسان‌های شرقی مربوط نیست، بل که زیر تأثیر عوامل و موقعیت‌های خاصی، دولت استبدادی تشکیل شده است، و اگر استمرار چند هزار ساله این پدیده در اشکال مختلف و نازمان حاضر نشانی استمرار برخی از همان موقعیت‌ها و عوامل اولیه و نیز بسیاری عوامل ثانوی است، پس فقط با شناخت و حذف آن عوامل و با معانعت از تجدید آن موقعیت‌هاست که می‌توان به موفقت مبارزات و مجاهدت‌های جاری بر ضد پدیده‌ی استبداد و خودکامگی امیدوار بود.

در هر سه نظریه یاد شده در این مقاله، کوشش‌هایی جدی برای ریشه‌یابی استبداد صورت گرفته است. هر سه در بیان یک نکته مشترک‌اند و آن ویژگی جغرافیایی سرزمین ایران (و نواحی مشرق زمین) مشخصاً خشکی و کمبود آب است. اما در نحوه تأثیر این عامل در فرآیندهای بعدی و چگونگی پیدایش دولت استبدادی هر یک به نحوی سخن گفته‌اند. مارکس و انگلس می‌گفتند کمبود آب موجب پراکندگی واحدهای تولید کشاورزی می‌شود. این واحدها به ضرورت، جدا از یکدیگر و به صورت خودکفا تولید می‌کردند. پراکندگی و کوچکی واحدهای اجتماعی کشاورزی، مانع از آن بود که هر یک به تنهایی و با تکیه بر امکانات خود قادر به حل مشکل آب باشند و تولید و نگاهداری و توزیع آن را بر عهده گیرند. در نتیجه مدیریت واحد و متمرکز آبیاری پدید آمد که با تأسیس شبکه‌های عظیم آبیاری به همه واحدها ارائه خدمات می‌کرد و سپس گروه متصدیان و مدیران مؤسسات خدمات آبیاری، با تصاحب ارزش مازاد تولید کشاورزی، صاحب قدرت برتر شدند. همین‌ها هسته‌های اولیه دولت استبدادی را به وجود آوردند. به این ترتیب خادمان جامعه به مخدومان، تبدیل شدند. دکتر کائوزیان، در

چند بررسی علل و چگونگی ظهور دولت استبدادی را بی‌فایده و غیر لازم می‌داند. اما "ناگزیر" و به "اختصار" به موضوع اشاره می‌کند. ایشان نیز از خشکی سرزمین و کمبود آب شروع می‌کند، و معتقد است در ایران خشکی زمین زیاد است و آب اندک. کمبود آب باعث می‌شود مازاد تولیدی در کشاورزی به دست نیابد و نیز باعث می‌شود جامعه‌های کشاورزی و پراکنده و دور از هم پدید آیند. دو عامل خشکی و پراکندگی مانع از شکل‌گیری مالکیت‌های فنودالی مستقل می‌گردد. زیرا یک‌پارچه کردن آبادی‌های کوچک و پراکنده و فرار دادن آن‌ها زیر لوای یک مالکیت مستقل ثنوالی، ناممکن بود. اما در مقابل، نیروی نظامی و متحرک، با تصاحب مازاد تولید روستاها و انباشت آن‌ها در دست‌های خود توانست به یک دولت مقتدر مرکزی تبدیل شود. به شیوه استبدادی بر مردم حکومت کند. وی اضافه می‌کند که دولت‌های ایرانی از آغاز ناپایان سلطنت قاجارها همه از ایلات داخلی و خارجی تشکیل شده‌اند، و اگر بعد از پایان حکومت ایلات، باز هم دولت‌های استبدادی بر سر کار آمدند علتش را باید در "عادات و سنت‌هایی" جست که نظام ابلی پدید آوردند و بعد از آن که خودشان، قدرت و حکومت را ترک کردند، آن عادات و سنت‌ها موجب استمرار و تجدید حیات حکومت‌های استبدادی شده‌است. هر چند این نظریه در مقایسه با دیگر نظریه‌هایی که مبنای بررسی و تحلیل تحولات اجتماعی و سیاسی ایران شده‌اند، به واقعیت نزدیک‌تر است اما مشکلاتی دارد که سعی کرده‌ام در چهارچوب نظریه‌ای بر محور عامل امنیت، به حل آن بپردازم..

[ادامه‌ی مطلب تحلیلی آقای دکتر پیمان در دفترهای آینده منتشر خواهد شد. کتاب توسعه]

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای نمونه: ر.ک. به مصطفی وطن‌خواه منابع تاریخ توسعه تیانگی در ایران، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵.
 - هم‌چنین، محمدعلی خنجی: تاریخ ماد و منشاء نظریه دیاکونف، ۱۳۴۶، و نیز ر.ک. به احمد اشرف: نظام فنودالی با نظام آسایشی، ۱۳۴۶.
 - ۲- دکتر کاتوزیان نظریه خود را در کتاب‌ها و مقالات متعدد، طرح و معرفی کرده است از جمله وجوه کنید به: استبداد و آشوب منطق تاریخ و جامعه‌شناسی ایران، کتاب توسعه، شماره ۱۱، تهران ۱۳۸۱. اقتصاد سیاسی ایران، نشر مرکز ۱۳۷۲؛ مصلدق و مبارزه برای قدرت، نشر مرکز ۱۳۷۲؛ استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، نشر مرکز ۱۳۷۲؛ تضاد دولت و ملت، نشر نی، ۱۳۸۵.
 - ۳- انگلس: آنتی دورینگ.
 - ۴- مصطفی وطن‌خواه، مأخذ پیش گفته‌س ۱۸۸-۱۸۹.
 - ۵- محمدعلی همایون کاتوزیان، تضاد دولت و ملت، نشر س، ۱۳۸۵، ص ۷۷.
 - ۶- تضاد دولت و ملت، ص ۳۳.
 - ۷- محمدعلی همایون کاتوزیان: "استبداد و آشوب..."، کتاب توسعه، شماره ۱۱، ص ۷۸.
- بخش فشرده‌ای از این نظریه در مقاله‌ای با سال ۱۳۷۸ در شماره‌ی ۵۶ نشریه‌ی ایران فردا به چاپ رسیده است.